



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: ترتب - کلام محقق بروجردی در تصحیح ترتب
تاریخ: ۶/ بهمن/ ۱۳۹۷
مصادف با: ۱۹ جمادی الاولی ۱۴۴۰
جلسه: ۶۳
سال دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در جلسات گذشته به برخی از آراء و انظار در تصحیح ترتب اشاره کردیم و آن‌ها را مورد بررسی قرار دادیم. بعد از این که اصل نظریه ترتب را که محقق نایینی در این مقام به نحو مبسوط بیان کردند، ذکر کردیم به بیان کلمات محقق اصفهانی، صاحب منتقی الاصول و محقق عراقی پرداختیم و مشکلاتی که در راه حل‌های این بزرگان بود را بیان کردیم. یکی از بزرگانی که در صدد تصحیح امر به مهم به نحو ترتب بر عصیان اهم برآمده است، محقق بروجردی است.

ترتب عنوانی است که اشاره به این مطلب دارد که امر به مهم به نحو ترتب بر عصیان اهم تصحیح می‌شود. این محل بحث است که آیا می‌شود امر به مهم را به نحو ترتب بر عصیان اهم تصویر کرد یا خیر؟ تمام بحث ترتب و نزاع در آن بر سر این است. کسانی که می‌گویند ترتب ممکن نیست، مانند شیخ انصاری و محقق خراسانی و برخی دیگر، منظورشان این است که به هیچ وجه نمی‌توانیم امر به مهم را به نحوی که مترتب بر عصیان اهم شود تصحیح کنیم. زیرا سر از طلب ضدین و مطارده بین الامرین و امثال این‌ها در می‌آورد.

کسانی که می‌گویند ترتب ممکن است، در اصل این که می‌توان امر به مهم را به نحوی مترتب بر عصیان اهم کرد که امر مهم صحیح شود مشترک هستند. آنان همه هدفشان این است که امر مهم را تصحیح کنند، بنحوی که امر مهم مترتب بر عصیان الاهم شود. اصلا کلمه ترتب از این جا تولید شده است، زیرا امر مهم را مترتب بر عصیان اهم می‌کند. هدف قائلین به امکان ترتب مشترک است، لکن راه‌های تصحیح فرق می‌کند. ملاحظه کردید که محقق نایینی، محقق اصفهانی و محقق عراقی هر کدام از یک راه برای رسیدن به این هدف تلاش کردند، در عین حال طرق آن‌ها با هم متفاوت است. یکی از کسانی که در این راه گام برداشته محقق بروجردی است.

کلام محقق بروجردی در تصحیح ترتب

ایشان مقدمه‌ای بیان کرده و پس از تشبیه ترتب می‌گویند: «صحة الترتب المصطلح من اوضح الواضحات» با این بیان ترتب مصطلح از اوضح الواضحات است.

مقدمه

ایشان می‌فرماید: در مانحن فیه مطلبی وجود دارد که تقریبا تمام کسانی که قائل به صحت شده‌اند از آن غافل مانده‌اند و آن این است که برای امر مولی سه فرض متصور است:

فرض اول

گاهی از اوقات مولا قصد دارد در ضمن طلب واحد، دو ضد را از مکلف بخواهد. یعنی به مکلف با طلب واحد بگوید: هم بایست و هم بنشین. یعنی مولا با طلب واحد بخواهد مکلف را بعث و تحریک کند به سوی دو ضد. طلب واحد است، به این معنا که؛ با امر واحد و به داعی تحریک مکلف به دو ضد از مکلف آن را می‌خواهد. امر واحد است، بعث واحد است، اما مبعوث علیه دو چیز و ضدین می‌باشند. محقق بروجردی می‌فرماید: «این امکان ندارد. زیرا جمع بین ضدین محال است، مولا نمی‌تواند تکلیف به محال کند، زیرا تکلیف به محال فی نفسه محال است. وجه آن نیز این است که همان‌طور که مولا به اراده تکوینیه هم‌زمان نمی‌تواند اراده دو شیء متضاد را داشته باشد، به اراده تشریحیه نیز نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

اصلاً امکان ندارد که در نفس مولا اراده واقعی (یعنی آن شوق مؤکد محرک عضلات) به دو شیء متضاد پیدا شود. مثل این که خودش در اراده تکوینیه هم شوق به این پیدا کند که بنشیند و هم شوق به این که بایستد، اصلاً این مطلب ممکن نیست که در نفس مولا یک اراده متعلق به دو شیء متضاد شود. در اراده تشریحیه نیز همین‌طور است، یعنی شدنی نیست که مولا با یک امر و یک طلب و یک بعث مخاطب را تحریک به سمت انجام دو کار متضاد کند.

پس به طور کلی صدور امر واحد و طلب واحد از ناحیه مولا به داعی بعث به ضدین ممکن نیست. زیرا وقتی مولا مشاهده می‌کند که عبد از این امر، منبعث و تحریک به سوی دو شیء متضاد نمی‌شود، در نفس خود او نیز چنین اراده‌ای محقق نمی‌شود و در این تردیدی نیست.

اما گاهی اوقات دو تکلیف و دو امر در کار است. در جایی که پای دو امر در کار است دو صورت متصور است:

(الف) دو امر و طلب در عرض هم می‌باشند، به نحوی که معیت دارند و مجتمع می‌باشند و هر دو در یک رتبه می‌باشند.

(ب) دو امر و طلب در یک رتبه نیستند.

فرض دوم

در جایی که دو امر در یک رتبه می‌باشند و معیت و همراهی از حیث رتبه دارند، «لا اشکال فی استحاله»؛ بدون شک محال است. فرق نمی‌کند که این دو تکلیف مطلق باشند یا هر دو مشروط به شرط واحد باشند، یا یکی از این‌ها مشروط به شرط خاصی باشند. وجه استحاله این صورت با آنچه در صورت قبلی گفتیم فرق دارد. مانع اصلی در فرض اول، یعنی «تعلق الامر الواحد بضدین»؛ مسئله طلب جمع بین ضدین است. گفتیم مولا نمی‌تواند با یک طلب، ضدین را به عنوان مطلوب از مکلف بخواهد، اما در این فرض مشکل چیز دیگری است. زیرا در این فرض یک امر و یک طلب نیست، بلکه دو بعث و دو طلب وجود دارد. در فرض اول «طلب الجمع بین الضدین» بود، ولی در این فرض «طلب الجمع بین الضدین» نیست. زیرا در این فرض یک امر و یک طلب نداریم. در آن فرض مولا می‌خواست با امر واحد، ضدین را طلب کند که «طلب الجمع بین الضدین» پیش می‌آمد، اما در این فرض مولا مثلاً طلب ازاله نجاست از مسجد را کرده. «ازل النجاسه عن المسجد» ممکن است و هیچ مشکلی در آن نیست، زیرا بعث به این کار و تحریک کردن مکلف به سوی آن ممکن است و انجام آن توسط مکلف مقدور است. امر دوم نیز هکذا، وقتی در امر دوم ضد آن مطلوب و مأموریه در امر اول را طلب می‌کند، آن نیز فی نفسه ممکن است. یعنی مکلف اگر بخواهد این ضد را انجام دهد آن امر تحریکش

می‌کند و برای او بعث ایجاد می‌کند، اگر بخواهد امر دوم را انجام دهد این نیز برای بعث او و تحریک کردن مکلف کافی است. او می‌تواند به تنهایی و جداگانه از هر یک از این دو امر منبعث شود و هیچ محذوری تا اینجا وجود ندارد.

مشکل جایی است که این دو اجتماع کنند. یعنی این دو امر با هم مجتمع شوند. نمی‌شود این دو با یکدیگر در یک موضوع اجتماع کنند. لذا آن چیزی که این‌جا مشکل درست می‌کند مسئله طلب الجمع بین الضدین نیست. به نظر ایشان منشأ اشتباه برخی از منکرین ترتب اینجا است که گمان کردند مسئله مورد بحث ما از این قبیل است. یعنی گمان کردند دو امر دو چیز را طلب کنند «طلب الجمع بین الضدین» است، در حالی که «طلب الجمع بین الضدین» نیست. «طلب الجمع بین الضدین» در جایی است که با امر واحد و طلب واحد، ضدین را از عبد بخواهند، اما اگر دو امر باشند (فی نفسه و با قطع نظر از دیگری) هیچ مشکلی ندارند. وقتی سراغ امر اول می‌رویم، مولا انجام کاری را طلب کرده و مکلف را بعث کرده است و غرض او این بوده است که مکلف از امر و طلب او منبعث و تحریک شود. این انبعاث نیز هیچ محذوری نداشت، وقتی مولا به سمت یک مطلوب بعث می‌کند، غرضش این بوده که مکلف مستقلاً به سمت این مطلوب تحریک شود و این کار را انجام دهد. نسبت به امر دوم نیز مطلب از همین قرار است، یعنی مولا امر کرده است بداعی انبعاث مکلف مستقلاً نحو مطلوبه.

آن چیزی که این‌جا مشکل درست کرده این است که در نفس مولایی که ملتفت است، دو اراده تشریحیه در عرض هم تحقق پیدا کند که هر یک از این دو متعلق به ضدین شده‌اند. همان طوری که تحقق یک اراده و یک امر و یک طلب نسبت به دو مراد و مطلوب که ضد هم می‌باشند محال است (زیرا طلب الجمع بین الضدین است)؛ تحقق دو اراده تشریحی و امر و طلب نسبت به ضدین در عرض هم محال است. اما وجه استحاله آن‌ها یکی نیست.

در فرض اول و فرض دوم استحاله وجود دارد. یعنی نه مولا می‌تواند با یک امر و یک طلب دو ضد را از عبد بخواهد و نه با دو امر در عرض هم دو ضد را از عبد بخواهد، هر دو محال است. اما وجه استحاله در صورت اول با وجه استحاله در صورت دوم فرق دارد.

در فرض اول وجه استحاله طلب الجمع بین الضدین است. مولا از عبد طلب می‌کند که دو ضد را با هم جمع کند در حالی که قطعاً مکلف امکان جمع بین دو ضد را ندارد. وقتی مکلف امکان جمع بین دو ضد را ندارد، خود مولا نیز دیگر نمی‌تواند مکلف را تحریک به سمت دو ضد کند. پس مشکل فرض اول طلب الجمع بین الضدین است که محال است.

اما مشکل فرض این نیست. زیرا مولا طلب محال نکرده است، این‌جا مولا طلب جمع بین ضدین نکرده است، زیرا این‌جا دو بعث صورت می‌گیرد. در این صورت دو طلب وجود دارد و هر بعث و طلبی نسبت به متعلق خودش ممکن است. طلب اول و دوم به تنهایی محذوری ندارند، منتهی مشکل این است که این دو طلب باهم نمی‌توانند جمع شوند. اجتماع دو طلب و دو بعث که هر یک متعلق به یک ضد شده است ممکن نیست.

پس استحاله این دو صورت باهم فرق دارند، آن‌جا «طلب الجمع بین الضدین» است و این‌جا طلب جمع بین ضدین نیست بلکه «امتناع اجتماع الطلبین المتعلقین بالضدین» است. مشکل این صورت این است که دو امر و دو طلب که هر یک متعلق شده است به یک ضد باهم نمی‌توانند جمع شوند.

در فرض اول مشکل این بود که مولا می‌بیند وقتی مکلف نمی‌تواند این دو را باهم جمع کند، در نفس خودش نیز اراده قانون گذاری و اراده تشریحی برای جمع بین این دو از ناحیه مکلف شکل نمی‌گیرد. مولا می‌گوید: مخاطبی که منبعث از بعث من نمی‌شود را بعث کنم؟ این محال است؛ «طلب الجمع بین الضدین» محال است. اما در فرض دوم، مسئله طلب جمع بین ضدین نیست.

نکته مهمی که محقق بروجردی می‌فرماید: اکثر عبارات های منکرین ترتب، از آن غفلت کرده‌اند همین است. اینجا اصلا طلب جمع بین الضدین نیست. این موردی که بحث استحاله اش مطرح می‌شود، دو طلب است که هر یک به تنهایی هیچ محذوری ندارند، اما اگر بخواهند در عرض واحد باشند، یعنی دو طلب به دو ضد، شدنی نیست. «اجتماع الامرین و اجتماع البعثین و اجتماع الطلبین المتعلقین بالضدین» ممتنع است، عقل می‌بیند که اصلا این امکان ندارد.

فرض سوم

فرض سوم این است که این دو امر و طلب، فی عرض واحد و فی رتبه واحده نباشند، بلکه احدهما موجود فی رتبه عدم تأثیر الآخر.

اگر دو امر و دو طلب و بعث داریم که هر یک متعلق به احد الضدین است، یکی متعلق به ازاله و دیگری متعلق به نماز. متعلق این امر و طلب هم یکسان نیست، متعلق این دو امر ضدین می‌باشد، در عرض واحد هم نیستند، یعنی وقتی امر به اولی صورت می‌گیرد، بعث مثلا به ازاله یعنی اهم واقع شده است، منتهی چون مولا و شارع می‌داند که ممکن است برخی از مکلفین نسبت به امر اهم عصیان کنند، امر دیگری را نیز در نظر گرفته است. دو طلب و دو بعث است، منتهی در امر اول که اهم است، مولا مکلف را بعث می‌کند به اهم، وقتی مولا می‌گوید: «ازل النجاسة عن المسجد»؛ طلب می‌کند ازاله نجاست را از مسجد، غرض او نیز از این امر این است که مکلف را به انجام این کار تحریک کند. بعث می‌کند و قهرا به دنبال بعث، انبعاث نیز نسبت به مطلوب و مأمور به در نفس مولا محقق می‌شود.

لکن امر به سوی مطلوب گاهی اطاعت می‌شود و مکلف آن را اتیان می‌کند و گاهی مکلف آن را عصیان می‌کند. چون شارع می‌داند برخی از مکلفین از این امر، منبعث و تحریک نمی‌شوند و عصیان و نافرمانی می‌کنند، لذا امر دومی می‌کند و وظیفه دومی را نیز قرار می‌دهد. یعنی می‌گوید: اگر امر اول تأثیر نکرد و موجب تحریک مکلف نشد، امر دومی می‌آید که او را تحریک به سمت کاری کند که ضدخاص کار اول باشد. پس در حقیقت این دو امر و بعث و اراده به دو ضد تعلق گرفته ولی «احدهما فی رتبه عدم تأثیر الآخر» طلب و بعث می‌کند. فی عرض واحد و فی رتبه واحده نیستند و این اشکالی ندارد و هیچ استحاله‌ای برای این فرض نیست.^۱

خلاصه مقدمه

پس محقق بروجردی سه فرض در نظر گرفته است که در دو فرض استحاله وجود دارد، هر چند وجه محال بودن این دو متفاوت است، ولی در یک فرض هیچ استحاله‌ای نیست.

فرض اول: مولا به طلب واحد و امر واحد ضدین را از مکلف بخواهد که محال است. زیرا یستلزم طلب الجمع بین الضدین و این محال است. زیرا مولا می‌خواهد تکلیف به محال کند و تکلیف به محال و بما لا یطاق محال است.

^۱ نه‌ایة الاصول، ص ۲۰۱ الی ۲۰۴.

فرض دوم: جایی است که مولا دو امر دارد که این دو امر متعلق به ضدین می‌باشند، ولی در عرض هم که این صورت نیز محال است؛ ولی محال بودنش به خاطر طلب جمع بین ضدین نیست. زیرا این جا مولا از عبد نخواسته که بین این دو جمع کند، اصلاً یک طلب نیست، بلکه دو امر و طلب است. در فرض دوم «طلب الجمع بین الضدین» نیست بلکه «اجتماع الطلبین، اجتماع الامرین اجتماع البعثین المتعلقین بالضدین فی عرض واحد» است که از نظر عقل ممتنع است. عقل می‌گوید: امکان ندارد که در نفس مولا دو اراده تشریعی در عرض هم منقذ شود برای این که عبد را منبعث به دو کار متضاد کند.

پس فرض اول و دوم محال است اما وجه استحاله آن‌ها متفاوت است.

فرض سوم: دو امر و دو بعث به دو چیزی که ضد خاص یکدیگرند وجود دارد، مثل امر به ازاله و امر به نماز، یکی اهم است و دیگری مهم، ولی این دو در عرض یکدیگر نیستند، امر به مهم در رتبه عدم تأثیر امر به اهم قرار گرفته است. پس دو بعث و دو تحریک است، امر اول و بعث اول به داعی انبعاث مکلف به سوی اهم است که مطلق است و مشروط به چیزی نیست، اما امر به اهم با این که مطلق است ولی علت تامه وجود متعلقش نیست. این‌طور نیست که به محض آمدن متعلق امر، مأمور به محقق شود؛ امر می‌آید و غرض از امر انبعاث مکلف است، یعنی مکلف تحریک شود و داعی در او ایجاد شود تا به اختیار خودش مأمور به را اتیان کند. غرض ایجاد داعی است. بعد از این که مولا امر به اهم را صادر می‌کند توجه می‌کند به این که مکلف ممکن است امتثال کند و ممکن است عصیان کند، سپس می‌گوید: برای فرضی که عبد این امر را عصیان کند، یک بعث و طلب دیگر نیز قرار می‌دهم تا این که ظرف عمل مکلف خالی از واجبی که مشتمل بر مصلحت است نباشد، لذا بعث دوم و امر دوم و اراده تشریعی دوم در نفس خودش قرار می‌دهد و می‌گوید: مکلف را بعث می‌کنم که اگر امر اول را اتیان نکرد، امر دوم را اتیان کند. این امر دوم و طلب دوم در رتبه عدم تأثیر امر اول است.

در این صورت نه استحاله طلب جمع بین ضدین که در فرض اول بود وجود دارد و نه استحاله‌ای که در فرض دوم بود. این صورت هیچ استحاله‌ای ندارد و کاملاً صحیح و قابل تصویر است.

«والحمد لله رب العالمین»